

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم که عرض شد که ما یک مقداری را گفتیم که از عبارات مرحوم آقای خوئی بخوانیم و بعد مطالب دیگری که شده تا ببینیم
مطلب چی می شود.

البته ایشان یک مقداری متعرض یعنی بعد از آن مطلبی که به عنوان کلی فرموده بودند متعرض مسائلی می شوند که مربوط است به
شرح کلمه بیع، بعد چون ما فرق بین بیع و اجاره را در کلمات دو نفر خواندیم حالا این جا هم متعرض بشویم، ایشان می فرمایند به
این که در شرح عبارت ماتن، حالا آن عبارت را بعد می خوانیم، ایشان می فرمایند فإن التملیک، این مقدار عبارت صفحه ۱۰:

فإن التملیک فی البیع یتعلق بالاعیان و فی الاجارة یتعلق بالمنافع

این طور نیست که به مجرد عبارت باشد، یکی تملیک اعیان است و یکی تملیک منافع

و دن کان متعلق العقد فی کلیهما هو العین

اگر چه متعلق عقد، آن عقدی را که می خواهد جاری بکند، آن چیزی که بهش می خورد عین است مثلاً می گوید بعْتُک هذه الدار،
آجرتک هذه الدار،

فالاجارة کالبيع تتعلق فی العین فیقال آجرتک الدار و لا یقال آجرتک منفعة الدار

این مقدار را آقای ایروانی هم قبول کرد

بل یقال ملکتهک منفعة الدار

آن وقت اگر گفت ملکتهک منفعة الدار ایشان معتقد است که این هم اجاره است، ما از عبارت مرحوم ایروانی داریم بعتهک منفعة الدار می شود بیع و از عبارت مرحوم نائینی در آمد که نمی شود، باید منشا که عبارت از نقل عین است با بیع باشد، منشا اگر عبارت از نقل منافع است با لفظ ایجاد باشد.

لأن تملیک المنفعة مأخوذة فی مفهوم الایجاد فلا معنی لتعلقه بالمنفعة لأنه علیه یكون تملیک منفعة المنفعة و هذا بخلاف نفس التملیک و نظیر ذلک الامر و الطلب فإن الامر یتعلق بالماهية، امر به خود ماهیت می خورد، به همان به اصطلاح طبیعت می خورد و الطلب یتعلق بایجاد الماهية لأن الایجاد مأخوذة فی الامر، إذ معناه طلب الایجاد فلا معنی لتعلقه

خب حالا آن بحث طبیعت و آن ها را دیگه بازش نکنیم، به معنای خود ایشان برگردیم

و علی کل فالفرق بین البیع و الاجارة لیس من جهة متعلق العقدين و إنما هو من جهة متعلق التملیک فی کل منهما

بعد وارد آن بحث شده و یک مقدار هم کلام مرحوم آقای ایروانی را آوردند که دیگه حالا چون بعد باید یک مقداری بحث ها را انجام بدهیم ان شا الله بعد متعرض می شویم.

بعد از این بحث ایشان می فرمایند به این که ثم إن المراد بالعین ما یقابل المنفعة فالعین کل ما یتحتاج فی وجوده الی الحیز کالاجسام بل منافع لا تحتاج فی وجوده الی الحیز کسکنی الدار فتصدق العین علی الدین و بیع الکلی فی الذمة

این مطلب را هم ان شا الله شرح بیشترش را در عبارتی که مرحوم شیخ می خوانیم ان شا الله عرض می کنیم.

و مثل کلی فی المعین کصاع من (مبهم ۸: ۵)

صبغه مثل کیسه ای، گونی مثلاً، یک کیلو، البته صاع تقریباً سه کیلو است، از سه کیلو یک چیزی کمتر، از من یک چیزی کمتر

فإن کل ذلک یتحتاج وجوده فی الخارج

بعد وارد فرق بین دین و بیع ما فی الذمه می شود ولی چون ربطی به مانحن فیه ندارد، در این جا الان متعرضش نمی شویم. بعد هم

وارد بحث این می شود که بیع کلی مشکل دارد که ملکیت از اعراض است.

.....
التي لا تتحقق خارجا إلا في موضوع فإذا كان المملوك معدوما فكيف تتحقق الملكية و قد اُطيل في الجواب و ما حصل ما يقال فيه إن

الملكية ليست من المقولات و إنما هي امرٌ اعتباريٌ عقلائيٌ امضاء الشارع فيمكن تحققه مع عدم تحققه موضوعه

خب این نکته را ما الان در این جا یک مقدار متعرض می شویم چون ایشان متعرض شدند و عرض کردیم شبیه این مطلب را هم بعد

خواهد آمد در عبارات مرحوم آقای ایروانی هم هست که دیروز نخواندیم و مرحوم آقای، عده ای نوشتند، این قدر کتاب نوشتند در

فرق بین حق و ملک و این سه چیز، مخصوصا چون عده ای از اعلام مثل مرحوم نائینی حق را یک درجه ضعیف از ملک می دانند،

به این مناسبت متعرض ملک هم شدند، مرحوم محقق اصفهانی قدس الله نفسه این حاشیه ای که بر مکاسب دارد اگر ملاحظه بفرمایید

اولش وارد این بحث شده، همین شرح عبارت مرحوم شیخ، بعد می گوید من یک رساله ای در حق و حکم نوشتم آن رساله را می

آورد، آن یک رساله مستقلى است که ایشان در این جا رساله را کامل نقل می کند خود ایشان، در آن رساله در مقدمه اش قبل از

این که وارد حق بشود متعرض مسئله ی ملک می شود و حقیقت ملک می شود، در آن جا عرض کردم مرحوم آقای خوئی چون

شاگرد مرحوم آقای اصفهانی هم بودند زبده و خلاصه مطالب ایشان را نقل می کنند، به این مناسبت ایشان وارد معنای ملکیت می

شوند، عرض کردم مرحوم آقای اصفهانی محقق اصفهانی غیر از این جا در بحث احکام وضعیه در حاشیه شان در کفایة آن جا هم

مفصلا وارد بحث ملک شدند، این جا هم شدند آن جا یک جور دیگه و این جا هم جور دیگه، به هر حال مفصلا تحقیق خوبی کردند،

نه تحقیق اصطلاحی، حالا عرض می کنم، زحمتی کشیدند چه در این جا و چه در آن جا و عرض کردیم که ما در مباحثی که در باب

ملک هست در قوانین جدید هم بحث های بسیار مفصل هست در حقیقت ملک و اسباب مملک و خصوصیاتى که دارد لکن بیشتر

بحثشان از آن زاویه است یعنی زاویه حقوقی، در کتب ما هم زاویه حقوقی بحث شده و هم دو تا زاویه دیگه هم بحث شده، یکیش

این که آیا ملکیت قابل جعل است مستقلا یا تبعاً، چون مرحوم شیخ انصاری قائل به تبعیت است، قائل به جعل مستقل نیست بعد از

شیخ انصاری غالب آقایانی که آمدند با شیخ مخالفت کردند گفتند قابل جعل مستقل هم هست، ما هم توضیحاتش گذشت در بحث

احکام وضعی و تکلیفی دیگه تکرارش نمی کنیم، عرض کردیم مراد شیخ تقریباً واضح است، مراد شیخ ریشه های ملکیت است و إلا

ملکیت قابل جعل است، مشکل ندارد، لکن ریشه هایش همین طور است که ایشان فرموده، تبعی بوده، اصلی نبوده و التوضیح فی محله، نکته دومی که امروز هم ان شا الله ما این جا تحلیل می کنیم کیفیت و حقیقت ملکیت اعتباری است، اولاً اقسام ملکیت گفته می شود که این ملکیت اعتباری چطور پیدا شده؟

آقای خوئی چون یک تفصیل دادند در این جلدی که دست من هست، جلد دو محاضرات ایشان صفحه ۱۲ و باز دو مرتبه در صفحه ۱۹ هم دارند، این بحث این طور نیست، تعجب هم هست، خیلی فاصله زیاد نیست، دوباره بحث ملکیت را ایشان مطرح کردند، عرض کردم مرحوم آقای اصفهانی هم در این رساله ای که مستقلاً نوشتند مقدمه متعرض شدند، آقایان شرقی و غربی و دنیای روز هم که إلی ما شا الله، به نظرم این کتابی که فقط اسباب ملک را نوشته، اسباب مملک مال سنهوری ۱۴۵۰ صفحه است، از همه شان هم طولانی تر است، مفصل این مسائل بررسی شده، نحوه ملکیت، اسباب ملکیت، این ها متعرض شدند لکن ما مثلاً این بحث مستقل و تبعیت را پیش آن ها ندیدیم چون آن ها بیشتر جنبه های حقوقی ملک را بررسی می کنند، این جنبه ها را مورد بررسی قرار ندادند. بعد آقای خوئی در این صفحه ۱۲ فرمودند و تفصیل ذلک، یک بحث دیگه اش این است که آیا ما قبل از ورود در بحث بیع، چون الان نکته اولای ما کیفیت بحث قبل از این که وارد تفصیل بیع و تعریف بیع بشویم، آیا قبل از آن در بحث بیع تعرض به حقیقت ملک تاثیرگذار در بحث است یا نه؟ منن به نظرم تاثیرگذار است، البته آقایان وسط بحث گفتند، منن به نظرم تاثیرگذار است یعنی این که ما بیایم در عقود عقد رضائی، رضا و رضایت، یعنی عقد با رضایت کافی است، عقد شکلی نمی خواهیم، روزهای قبل عرض کردیم عقد را گاهی فقط به جهت رضا حساب می کنند، رضایت و گاهی به جهت شکل و مخصوصاً خواندیم، مرحوم نائینی روی عقد شکلی خیلی تاکید دارم و کلمات مرحوم آقای ایروانی را هم خواندیم ایشان روی رضا خیلی تاکید دارد، این دو تا، حتی ایشان آن طرف رفته، از رضا آن ور رفتند.

غرض این که و اجمالاً عرض کردیم امروزه در سطح جهانی من چند تا قانون را دیشب نگاه می کردم، قانون آلمان و فرانسه و انگلیس و حتی خود قانون مدنی ایران، حالا نمی دانیم این ماده قانونی الان است یا مال قبل از انقلاب است، قانون مدنی ایران

.....
بیشترین تاکیدش روی عقد رضائی است، سعی می کنند عقد را با رضا، قرارداد را با رضا درست بکنند نه با شکل، البته غالبشان تخصیص دارند که مثلاً اگر خرید و فروش خانه باشد باید شکل هم در آن باشد، رضا کافی نیست حتی در مثل خانه نوشتند با لفظ هم کافی نیست، اگر جلوی ده نفر بگوید خانه ام را فروختم حتماً باید تنظیم سند بشود، در مثل خانه آن شکلش را هم معین کردند اوراق رسمی، گاهی اوقات باز در اوراق رسمی هم معین است حتماً در محضر باشد، پهلوی همدیگه نوشتند، یک ورقه ای نوشته که من این خانه را فروختم و طرف هم زیرش قبول کرده، ده نفر دیگه هم امضا کردند، این هم باز قبول نیست یعنی وقتی ما بحث شکل را مطرح می کنیم مراد ما این است، گاهی ممکن است شکل خیلی قید پیدا می کند، گاهی این مقدار لا اقل دیگه قید پیدا نمی کند، قیودش کمتر می شود و گاهی هم مسئله ای که پیش می آید آن مسئله رضایت مهم است و گاهی هم مسئله ای که پیش می آید آن مسئله رضایت مهم است و عرض کردیم نکته اساسی در این قراردادها کسانی که دنبال شکل نرفتند و رضایت همان مبدأ سلطان اراده یا سلطنت اراده یا سلطنت، من اراده دارم این جور انجام بدهم این معامله را با این خصوصیات، این توضیح را من عرض می کنم

پرسش: این بحث رضایت یک بحث نوپایی است یا از قبل در بین علما مطرح بوده؟

آیت الله مددی: مرحوم شیخ ابراهیم قطیفی می گوید اگر جهل هم باشد چون تراضی هست اشکال ندارد. ایشان متوفای ۹۵۰ است، ۵ قرن بعد، ان شا الله عرض می کنیم، یکی یکی روشن می کنیم، چیز جدیدی نیست، آن وقت من چند تا قانون را که نگاه کردم بعد هم یک کنوانسیون بین المللی برای بیع است، در آن کنوانسیون بین المللی روی خیلی از موادش که من دقت کردم بیشتر روی رضایت حساب کرده، البته این کنوانسیون مال ۱۹۸۰ است که الان ۳۷ سال قبل است، نمی دانم بعد از این کنوانسیون دیگری هم درست شده یا نه اما در این کنوانسیون هم که من موادش را نگاه کردم بیشتر نظرش روی مسئله رضایت است

لکن من فکر می کنم چون هی یواش یواش مطرح می کنیم، من فکر می کنم غیر از این مسئله اگر روی ملکیت هم کار می کردند بهتر بود چون تفسیر و توضیح و بیان حقیقت ملکیت خیلی تاثیر دارد چون اصطلاحی دارند التزامات مال انتقال ملک است، مرحله التزام مال انتقال است، مبادله است، خب اگر ما درست حقیقت ملک روشن نشد التزام را نمی توانیم خیلی خوب برسیم، انصافش این

است که خوب بود روی ملکیت هم کار می شد، حالا ایشان، البته عرض کردم در کتاب های دیگر هم هست، مرحوم آقای اصفهانی مستقلا در حاشیه اش نوشته، چون یک رساله دارد به همان رساله اکتفا فرموده

و تفصیل ذلك إن الملكية قد يراد بها الملكية الحقيقية، حالا بگویم الملكية الحققة الحقيقية، یک حقّه هم بهش اضافه بکنیم و هی مختص بالحق جل شأنه. همان که در قرآن کریم آمده، لله ملک السموات و الارض، حالا این هم به عنوان به قول شوخی قدیمی ها مشق شب، آقایان حال داشته باشند مواردی که در قرآن لله ملک السموات و الارض آمده استقصا بکنند، در بیاورند، با این دستگاه هم در می آید و بعد ببینند برای این ملک السموات و الارض چی بار شده در قرآن؟ مثلا ملکیت اعتباری ما بار شده یا نه؟ این هم بد نیست، چون من نمی خواهم خودم بگویم آقایان خودشان مراجعه بکنند.

فإنه مالک جميع موجودات

همین که من گفتم بهتر است، چون فرمود فلله ملک السموات و الارض

و هی بمعنی احاطة الحققة القيومية و يعبر عنه بالاضافة الاشرافية که دو طرف نمی خواهد، یک طرف کافی است

فإن الممكن

بعد حالا ایشان بعد توضیحی دادند

و هذه الاحاطة

چند سطرش را نمی خوانم، لیست من المقولات و إنما هی منتزعة من الوجود

نه انتزاع نداریم

بل هی عين الایجاد و عين الوجود و قد يراد بالملکیة، الملكية المقولية

سرّ این که آقایان فقها و حقوق دان ها به اصطلاح امروز ما یعنی بحث های حقوقی را مطرح کردند بعد از این که این فلسفه یونانی ترجمه شد، مخصوصا که این بحث مقولات عشر در عداد کتاب های ارسطو جز منطق بود، حالا بعدی ها گفتند نه باید در فلسفه برود،

.....
حالا وارد بحثش نشویم، قاطیغوریاس به قول خودشان. یکی از آن مقولات هم ملک بود، من الان نمی دانم این مقولات عشر که به انگلیسی ترجمه شده این لفظ ملک را چی ترجمه کردند؟ چون هم ترجمه ملک کردند، هم جده کردند و هم له کردند، مثل تقمص به قول خودشان، تقمص از قمیص به معنای لباس، مثل حالتی که ما نسبت به لباس داریم.

این ملکیت مقولی چون در اصطلاحشان ملک آمد، نمی دانم حالا انگلیسی ها هم بحث کردند یا نه این منشا بحث بین علمای ما شد که ملکیتی که اصطلاحا ما داریم همین است مثل حالت تعمیم که یک حالتی است برای انسان پیدا می شود یا تقمص، ملک هم همین طور است چون ملک و مالکیت من برای کتاب از این قبیل است.

ایشان نوشته المعبر عنها بالجدة و هی هیئة حاصلة من احاطة شیء بشیء فی الخارج

البته ایشان به همین مقدار اکتفا فرمودند کافی است لکن این هم دارند بحیث ینتقل معه حیث، یک اضافه هم دارد، ایشان اضافه اش را نگفته

كاحاطة العمامة بالرأس و هی من الاعراض لا تتحقق إلا إذا كان الخارج

خیلی خب، به هر حال این اصطلاح بود یعنی این اصطلاح که مراد از ملک همین ملکیتی است که جزء مقولات عشر است و مقولات عشر را اعتقادشان این بود که هر ده مقوله وجود دارند حقیقتا، فی نفسه موجودند لکن گاهی احتیاج به موضوع دارند گاهی ندارند، آن هایی که ندارند جوهرند و به خلاف آن جاهایی که انتزاع صرف است، آن ها اصلا وجود ندارند مثل فوقیت سقف، این سقف است و من، سقف برداشته بشود یا من در بیایم دیگه فوقیتی نیست، چیزی نیست اما این ها می خواستند بگویند نه مثل تعمیم یا تقمص یعنی قمیص پوشیدن این ها به اصطلاح یک نحوه وجود دارند. در کتب اهل فنشان این را به این مناسبت در ملک آوردند، ملکیت من برای کتاب به این قبیل است. این دو تا.

و قد یراد بالملکیة

البته همین طور که ایشان فرمودند اشاره کردند از وقتی که این اصطلاحات پیش آمد مثلا شاید غالب خیال کردند که ملکیتی که ما بحث می کنیم همین است، مقوله ملک و جده و له و این ها، لکن بعدها که دیگه حالا وارد بحثش نمی شوم، این احتمال آمد که این از مقوله اضافه باشد، اضافه به اصطلاح مقولیشان نه از مقوله ملک باشد، آقای خوئی اضافه را اضافه نفرمودند، این چرا آمده؟ آقایان در همان کتب فنیشان هم نگاه نکنند دیگه نمی خواهم وارد بشوم.

مقوله اضافه نسبتی است که متکرر بین طرفین است مثل ابوت و بنوت است، یعنی نسبت بین مالک و مملوک عین نسبتی است که پدری و پسری دارند، ابوت و بنوت. یک امر واقعی است، امری است که وجود دارد لکن موجود است در ضمن طرفین، وجود دارد، و لذا سابقا اگر یادتان آقایان محترم باشد کرارا عرض کردم و در کتب اهل سنت که این هایی که یکمی برداشتند به قول ما معقول گفتند معنای حرفی را از قبیل عرض گرفتند، مثل همین بحثی که الان داریم، فرق با معنای اسمی، اسمی را از قبیل جوهر گرفتند و معنای اسمی را از قبیل و مخصوصا مرحوم نجم الائمه رحمه الله که معنای حرفی را یک جور دیگری معنا می کند که بعدها اسمش شد الذی لیس بموجود فی نفسه، اصلا فی نفسه ای وجود ندارد، لا وجود له فی نفسه، ایشان می گوید معنای حرفی یک معنای اندکاکی است که فی نفسه وجود ندارد، نه این که فی نفسه وجود دارد قائم به طرفین است، نه اصلا فی نفسه وجود ندارد، این تعبیری بوده که بعدها آقایانی که آمدند شرح عبارت محقق رضی، من یک نسخه ای که از شرح کافی دارم دیدم بعضی از علمای ادب عربی به مطلب ایشان به مرحوم رضی حاشیه زدند که این مطلب ایشان درست نیست بلکه معنای حرفی از قبیل معنای عرض است، از قبیل اعراض است، نه از قبیل این معنایی که ایشان گفت که بعدها اسمش شد وجود رابط و رابطی

و قد یراد بالملکیة

پس بنابراین ملکیت مقولی هم دو تا شد، آنی که بیشتر متعارف بود ملک و جده بود، آنی که بعضی هایشان را اضافه کردند اضافه بود مثل ابوت و بنوت. این ابوت و بنوت، پدری و پسری وجود دارد، خوب دقت بکنید، اما فوقیت سقف وجود ندارد، این دو تا

فرقش این است، این نسبت در ابوت و بنوت وجود دارد لکن این نسبت قائم به زید و عمرو است، زید پدر عمرو است و عمرو پسرش است، این ها فرقش را می خواستند به این بگذارند که این وجود دارد.

حالا بعدها عده ای از آقایان معقولی ها گفتند این هم وجود ندارد، بحث هایش جای خودش. این دو تا معنای مقولی پس در معنای مقولی هم دو قول است، آنی که بیشتر مشهور است ملک و جده است و آنی را که بعضی دیگه گفتند اگر آقایان مایل بودند نگاه بکنند این کتاب اسفار، خود اسفار میلش به این است، صاحب اسفار، جلد ۴ به حسب شماره صفحه ۲۲۳ آن جا ایشان از مقوله اضافه حسابش می کند.

یک احتمال سوم هم در معنای مقولی است که مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی خودش اضافه کرده و آن این که از مقوله کیف باشد، خیلی بعید است، من بعیدات الامور جدا، و بعدش هم بعد از چند صفحه که صحبت می کند می گوید و هو اردیء الوجوه، خود این مرحوم هم اضافه کرده که احتمال این که کیف باشد من اردیء الوجوه است، راست هم می گوید، اصلا احتمال هم نمی آید، ایشان فرموده، ما به احترام خود ایشان اسم بردیم چون خودش هم برگشته فرموده اردیء الوجوه

پس در ملکیت مقولی در حقیقت مجموعا سه تا عنوان ذکر شده، دو تا در کتب قوم آمده، البته مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین هم نمی دانم چه سری داشته، حتی همان عبارت اسفار را که گفتم نقل می کند اما اسم نمی برد، می گوید و قال فی کتاب آخر له، ما در حاشیه اش نوشتیم این را بدبخت اسفار در صفحه فلان گفته.

علی ای حال کیف ما کان ایشان از مقوله اضافه گرفته، آقا شیخ محمد حسین هم احتمال داده مقوله کیف باشد، بعد هم خودش گفته، این در کیفیت مقولی اگر جز مقولات باشد سه احتمال هست، مشهورتر ملک، یعنی آنی که بعضی از اعیان انتخاب فرمودند، اضافه، احتمالا هم مرحوم آقاشیخ محمد حسین کیف،

و قد یراد بالملکیۃ، الملکیۃ الاعتباریۃ، فإن العقلاء قد یعتبرون السلطنة لشخص لبعض المصالح و الملکیۃ بهذا المعنی محل الکلام.

.....

بله ایشان می خواهند بگویند ملکیت اعتباری محل کلام است، حالا ما اسم آن اولی را ملکیت حقه حقیقه گفتیم، دوم را اسمش گذاشتیم ملکیت مقولی، حالا سه تا احتمال می دهیم، دو تا احتمال رسمی تر است، سومی هم ملکیت اعتباری. آن وقت اگر ما بیاییم چیز های دیگر هم بهش اضافه بکنیم مثلاً ملکیت انسان برای افعال خودش چون انسان به افعال خودش هم سلطنت دارد، سلطنت دارد یک جا را بگیرد، یک جا را نگیرد، یک جا را حیات بکند، نکند، به اعمال خودش سلطنت دارد

کذلک انسان به نفس خودش هم سلطنت دارد، این را اسمش را گذاشتیم ملکیت ذاتی در مقابل آن ملکیت حقه حقیقه، این ها را چون آقای خوئی نفرمودند، این هم اسمش را ملکیت ذاتی می گذاریم، این هم اضافه می شود چه به افعال و چه به انفس، غیر از اموال، الناس مسلطون علی اموالهم این ملکیت اعتباری است، اگر مسلطون علی اموالهم، مسلطون علی اعمالهم، این ملکیت ذاتی، اسمش را گذاشتیم ذاتی.

پرسش: فرقی با حقیقه حقه چیست؟

آیت الله مددی: چون آن ذات است، مربوط به خارج از این دایره است،

آن حقه حقیقه است، حالا گفت الملكية الحقّة الحقیقة الاشراقية به قول ایشان، می شود آن جور هم گذاشت، این را اسمش را بگذاریم ذاتی پس تا این جا یکی حقه حقیقه شد، یکی ذاتی شد و یکی هم ملکیت مقولی شد که سه تا احتمال آمد، یکی هم ملکیت اعتباری شد، قبل از این اعتباری یکی هم انتزاعی اسمش را بگذاریم، این انتزاعی به این معنا که شما وقتی نشستید یک چیزی زیر سلطه شماست می گوئید مالکید، ممکن است ملک دیگران هم باشد، این انتزاع می شود مثل انتزاعیت فوقیت از سقف نسبت به شما، هیچی نیست دیگر، این حتی به اندازه مقوله عرض هم نیست، جز اعراض هم نیست، این تا این جا شد چند تا ملکیت؟ یکی حقه حقیقه شد، ذاتی شد که دو تا شد، مقولیش هم سه تا، ملکیت انتزاعی شد و ملکیت اعتباری. این ملکیت اعتباری محل کلام است. البته ممکن است شما انحای دیگر ملکیت هم تصور بکنید، ما فعلاً این ها را آوردیم، حالا این نکته هم دارد، این طور نیست که ما برای خودمان بخوانیم.

و الملكية بهذا المعنى محل الكلام، آقای خوئی فرمودند و لیست هی من الاعراض، این جزء اعراض نیست چون عرض وجود دارد، حالا هم عرض کردم عده ای در زمان بعد آمد که وجود ندارد و لذا نری بالوجدان، البته سه چهار قول هست نه این که یک قول در عدم وجود. بعضی هایش قائلند و بعضی هایش نه، بعضی ها هیچ کدام را قائل نیستند.

و لذا نری بالوجدان أنه بعد تلفظ البائع بقوله بعث و المشتري بقوله قبلت لا يتبدل شيء من اعراض المالك و لا المملوك نه از مقوله اضافیش فرق می کند و نه مقوله جده.

و حينئذ لا يتوقف، احتیاج به این نداشت، مطلب واضح بود.

تحقيقه على تحقق موضوعها خارجا بل يمكن اعتبارها لكلى و كلى مالك كما فى الزكاة التى هى ملك لكلى الفقير حالا بحث ملك كلى و کیفیتش و عناوین، آن هم ان شا الله جای خودش.

این پس سه نوع ملکیت را مرحوم آقای خوئی در این جا آوردند، در صفحه ۱۲، ایشان باز در صفحه ۱۹ به یک مناسبتی فرمودند:

فنقول الملكية تطلق تارة و يراد بها السلطنة و الاحاطة الحقيقية

همان حقه حقیقیه اشراقی به قول ما

كملكية الله تعالى بالاضافة إلى مخلوقاته

همان ملك السموات و الارض می فرمود بهتر بود.

و اخرى تطلق على السلطنة الخارجية التكوينية

این را آن جا نیاوردند، من آوردم ایشان نیاورده بودند.

كملكية الانسان لافعال نفسه

شاید این جا را چون این ملکیت افعال را مرحوم ایروانی دارد. شاید این جا را مثلا از کتاب ایروانی دیدند.

این اسمش شد ملکیت ذاتی، چون ایشان سلطنة الخارجية التکوینیة اسمش را گذاشتند، ما اسمش را ملکیت ذاتی گذاشتیم، برای انفس

و اعمال

فإذا الانسان تکوینا یملک ذلک و لیس مالکیتة، مالکیت او لذمتة أو لفعل نفسه کمالکیتة لعمل عبده أو اجیره و هذه الملكية بمعنی

الاختیار، بحيث إن شاء فعل، و هذا هو المراد من قوله تعالى لا املك إلا نفسي و اخي

ما هم گاهی اوقات شوخی می کردیم که پیغمبر اولوالعزم بود، ما که اخي که جای خودش که نفسی را هم مالک نیستیم هیچ، اولی

الامر تازه می فرماید لا املك لنفسي

و ثالثة و باز تطلق الملكية على الملكية الاعتبارية و هي السلطنة الاعتبارية ثبتت باعتبار من بيده الاعتبار من الشارع و العقلاء،

ملکیتی است که قانون می آید آن را

و هذه الملكية، تعجب است در این جا ایشان ملکیت مقولی را ننوشتند، غرض این دو تا چون ایشان اسم بردند من عرض کردم کاملش

بکنیم برای تکامل بحث من عرض کردم. در این صفحه ایشان ملکیت مقولی را ننوشتند

و هي سلطنة اعتبارية ثبتت باعتبار من بيده الاعتبار من الشارع و العقلاء و هذه الملكية ليست منتزعة من الاحكام التكليفية، این بحثی

است که عرض کردیم مطرح شده، مرحوم شیخ منتزع می داند، تبعی می داند، مرحوم نائینی و کفایه و آقای خوئی قابل جعل

بالاستقلال می دانند، لثبوتها فی موارد عدم ثبوت حکم تکلیفی راسا، کما إذا كان المالك مهجورا عليه أو كليا أو جهة و قد ینعکس

الامر و قد یجتمعان فهم بينهما عمومٌ من وجه، بله کما إنها ليست من الاعراض المقولية، این جا ملکیت مقولی را هم اضافه فرمودند.

پس مجموعه ای که ما الان در ملکیت داریم این است، آن مجموعه ای که داریم یکی ملکیت حقه حقیقیه است، البته آقای خوئی در

بحث اعتبار دیگره نفرمودند، به همین مقدار اکتفا کردند، فقط تقسیمات را گفتند، یکی ملکیت حقه حقیقیه شد که مختص به، اصلا نه

مختص، تصور نمی شود در غیر حق سبحانه تبارک و تعالی، خیالش هم نمی آید چه برسد به تصور و تصدیق، یکی ملکیت ذاتی است

که انسان مالک نفس و اعمال خودش است، یکی ملکیت مقول است که در مانحن فیه انطباقش با ملکیتی که در مانحن فیه است که

شما یک سیبی را از درخت می کنید و مالکش می شوید، انطباقش بر مانحن فیه، یا می گوئید شما که سیب را دست گرفتید مثل تعمیم می ماند، این احاطه، سرّ این که اسمش ملکیت مقولی را با این تصور کردند از این است، می گویند چطور شما سیب را، چون اصل ملکیت این طور است که شما سیب را در دست گرفتید، این تعمیم است، یک هیئتی است که حاصل می شود از محیط و محاط، اسم این ملک است

و یدور معه

اگر شما جایی رفتیم تعمیم هم با شما می آید، این اسمش ملک است. یک تصور هم این است که نه اضافه است یعنی شما وقتی سیب را از درخت کندید ایجاد یک نسبتی بین شما، یک واقعیتی بین شما و سیب می شود مثل همان واقعیتی که بین پدری و پسری هست، ظاهر ملاصدرا اعتقادش به این است که مقوله اضافه است نه مقوله ملک، حالت اضافه دارد، این دو تا. یک احتمال هم مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین دادند که از مقوله کیف باشد، آن ذاتیش را دو تا گرفتیم، با حقه حقیقه سه تا شد، سه تا هم این جا با یک احتمال، این شش تا شد، یکی هم ملکیت انتزاعی شد، آن ملکیت انتزاعی که شما دارید مثل این که شما بر یکی سلطه دارید، این ملکیت انتزاعی است ولو مالکش نیستید، می توانید جابجاش بکنید، بردارید و بگذارید، از آن قدرت شما بر آن انتزاع می شود، این اسمش ملکیت انتزاعی است، ملک شما نیست، در اختیار شما هم نیست، فقط سلطه دارید، ملک مردم هم هست اصلاً، این شد شش تا.

پرسش: مبهم ۳۳

آیت الله مددی: حالا آن بحث دیگری است، مثال هایش باشد. این ملکیت حقیقی یعنی ملکیت انتزاعی در غصب هم تصویر می شود. یکی هم ملکیت اعتباری که به قول آقایان آنی که محل بحث است فعلاً این است، این جا این است، نکته فنی کجاست که مرحوم استاد ننوشتند و این نکته را آقا شیخ محمد حسین در رساله خودشان دارد.

.....

نکته اساسی در این جا این است، این نکته خیلی خب گفته شد، نکته اساسی در این جا این است که آقا شیخ محمد حسین یک چیزی دارد یعنی اشعاری دارد اما مفصل واردش نشده، آقای خوئی هم که اصلا ندارد، آن نکته اساسی این است که ما یک معیار هایی را عرض کردیم در امور اعتباری شما تصرف می کنید، اصلا اعتبار هم تصرف شما، اعتبار قوامش به تصرف است، قوامش به تنزیل است، قوامش به جعل است، اصلا اعتبار یعنی جعل، یعنی تصرف، سوالی که این جا می آید شما چی بوده که در آن تصرف کردید ملکیت اعتباری که ایشان سوال فرمودند درست شده؟ مثلاً الله ملک السموات و الارض در آن تصرف کردید گفتید همچنان که الله ملک السموات و الارض من هم اعتباراً مالک این باغ و بستان یا مثل این قصه فرعون هست که هذه ارض، این زمین مصر و هذه الانهار، همچنان که الله ملک السموات و الارض من هم مالک این ها هستم، آیا این تصرف در این ملکیت است؟ نکته فنی روشن شد؟ متأسفانه آقای خوئی اصلاً، مرحوم آقای اصفهانی یک عبارتی دارد که ممکن است این فهمیده بشود لکن من مطلب را باز کنم، چون این مبنای ماست نه انی که این جا ایشان فرمودند، به طور کلی هر جا که اعتبار آمد یعنی یک تصرف، این تصرف شما در کدام یکی است که ملک اعتباری درست کرده؟ این بحثش لطیف است، آیا تصرف شما در این بوده که الله ملک السموات و الارض پس من هم مالک این خانه و زمین و باغ و رودخانه و آن هایی که قائل، معدن و کوه و دشت و دریا و اِلٰی آخره، این آیا تصرف در آن شده؟ پرسش: چه ربطی به خدا دارد؟

آیت الله مددی: نه ما آن را ما تصرف کردیم چنان که خداوند له ملک السموات، ما هم همان طور، در آن تصرف کردیم، یا ما آمدیم در آن ملکیت ذاتی تصرف کردیم؟ چطور ما مالک نفس خودمان هستیم؟ چطور مالک اعمال خودمان هستیم؟ تصرف کردیم گفتیم این مال هم مثل همان، در مال تصرف کردیم، در این ملکیت تصرف کردیم، روشن شد؟ اعتبار ما منشاش، بعضی ها می گویند در عرف، می گویند این مال به جانش بسته است کانما این مال حکم جانش و نفسش را پیدا کرده، آیا ملک اعتباری را ما تصرف کردیم جعل کردیم، اعتبار کردیم؟ تنزیل کردیم؟ این نکته لطیفی است، امروز چون نمی رسم می گویم تا روش فکر نکنید، من در ملکیت ذاتی تصرف کردم؟ مثلاً گفتم همچنان که مالک اعمال خودم هستم مالک این سیب هم هستم، مالک اعمال ذاتی بود، مالک سیب اعتباری

می شود، اعتبار باید به یک امر اصیل برگردد، من در حقیقت اگر ملکیتی دارم یا به عبارت دیگر این ملکیت من انعکاس یا تفسیر همان عمل من است یعنی من از درخت بالا رفتم، سیب را کندم و دستم گرفتم، بشر آمد از این ملکیت را درست کرد، این که فرمود ملکیت اعتباری می خواهم یکی یکی شرح بدهم، بشر آمد از این ملکیت را اعتبار کرد، این امر حقیقی ذاتی که در خارج بود من مالک عمل خودم بودم، از این درخت بالا رفتم، آن یکی از آن درخت بالا رفت، آن رفت ماهی گرفت، هر کسی مالک عملش بود، آن ماهی گرفت مالک ماهی شد، آن رفت روی درخت گلابی و مالک گلابی شد، من درخت سیب رفتم من مالک عمل خودم هستم، این ملکیت عمل یا ملکیت نفس را اعتبار کردند، تصرف کردند، از توش در آوردند ملکیت سیب

پرسش: هر چی باید منتهی به یک امر اصیل بشود

آیت الله مددی: باید منتهی بشود دیگه، اعتبار است دیگه

احتمال سوم: این مثل همان تعمیم است یعنی این که می گویند مقوله اضافه درست است که در اصطلاح اهل معقول آمده ملکیت یعنی لکن مراد این است که در حقیقت ملکیت یک نوع انتزاع از همان مفهوم مقوله جده شده است، آن مقوله جده یک امر واقعی است، وجود دارد فی نفسه مثل تعمیم، ملکیت هم مثل همان است یا ملکیت مثل ابوت و بنوت است که می شود مقوله اضافه، چطور ابوت و بنوت وجود خارجی دارد پسر هست، این مملوک و مالک هم مثل آن است پس ما در حقیقت مملوک و مالک را از ابوت و بنوت اعتبار کردیم نه انتزاع، اصلش آن رابطه بین ابوت و بنوت بود، آن رابطه ابوت و بنوت را من بین خودم و سیب گرفتم، خوب دقت بکنید، پس این که می شود ملک اعتباری چون وقت تمام است من از الان می گویم امشب روی این فکر بکنید که به کجا می رسید، آن چه که منشا اعتبار و تصرف است، این را چون آقای خوئی ننوشته، این لطفش بحش همین است، در البته در دنیای روز هم این را ننوشتند، چون وارد این بحث ها نمی شوند لکن این بحث به نظر من ریشه و زیربنای لطیفی است ما تحلیل می کنیم و إلا در دنیای روز ملکیت اعتباری را معنا می کنند، ما اضافه بر این ما آمدیم گفتیم اصلا در زندگی بشر در حقیقت این ملکیت اعتباری آن اصلش چی بود که این اعتبار را از او گرفتند اعتبار کردند، آیا اصلش مثل رابطه ابوت و بنوت بود، آن وقت دقت بکنید ما اگر

.....
آمدیم یکی یکی معنا کردیم آثار دارد، حدود اعتبار آثار دارد، آیا از ملکیت مقولی ما ملکیت اعتباری را انتزاع کردیم؟ یا نه اصلاً ما ملکیت اعتباری را از همان ملکیت انتزاعی گرفتیم؟ هیچی نیست، خوب دقت بکنید، این فوقیت هیچی نیست، سقف هست و من، فوقیتی وجود ندارد که، ما تا در آمدیم از اتاق دیگه فوقیت سقف هم از بین می رود، یک عبارتی هست که إنما الدنيا كظل زائل، این شبیه همین است، با همین معنای اخیر می خورد

پرسش: انتزاعی می شود چون منشا انتزاعش هست

آیت الله مددی: خب همین، ملکیت هم همان طور است، ملکیت هیچی نیست، این کتاب با من هیچی نیست، فقط انتزاع است، ما آمدیم اعتبار را، نه این که باز ابوت و بنوت یک واقعیتی را بین طرفین می گوید یا آن ملکیت ذاتی که اعمال خودم است، آن وقت اگر بخواهیم بگوییم ملکیت درجه بسیار قوی است آن ملکیت حق سبحانه و تعالی است، هی درجه که پایین بیاید بگوییم ملکیت انسان برای ذات خودش، نفس خودش، بعد ملکیت برای اعمال خودش، بعد ملکیت مقولی، ملکیت مثلاً اضافه، بعد از آن پایین تر ملکیت ملک یا جده، از آن پایین تر و اضعف از همه شان ملکیت انتزاعی، بگوییم در حقیقت ملکیت اعتباری از ملکیت انتزاعی گرفته شده، هیچی نیست، ملکیت هم هیچی نیست، شما هستید و کتاب، دیگه چیز دیگری نیست، إنما الدنيا كظل زائل، مثل سایه است، سایه هیچی نیست، بگوییم ملکیت در حقیقت هیچی نیست، مجرد انتزاع است، از این انتزاع آمده اعتبار درست کرده پس ملکیت اعتباری مرجعش به ملکیت انتزاعی است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين